



پشت پرده تئاتر ابودر کتابی است که سیدقاسم یاحسینی در سال 82 و متکی به خاطرات همشهری اش ایرج صغیری به همت نشر «نگاه امروز» منتشر کرده است. یاحسینی در حوزه تاریخ صاحب دهها اثر است؛ از «سرباز سالهای ابری» و «زیتون سرخ» (خاطرات نخستین زن اتمی ایران) و «از بوشهر تا فاو» گرفته تا «پیشگامان مبارزه با بریتانیا در جنوب ایران»، «صدسال مطبوعات بوشهر»، «میرمهنا»، «بیسعلی دلواری»، «چندرساله سیاسی از آیتالله بلادی» و «تاریخ نگاران استان بوشهر». «شریعتی آن گونه که من می شناسم»، «شریعتی در دانشگاه» و «بار دیگر شریعتی» نیز آثاری است که نشان از علاقه یاحسینی به موضوع شریعتی در تاریخ معاصر دارد.

یک تجربه بومی

یک بار دیگر پشت پرده ابودر

گفت و گو با سید قاسم یاحسینی

مرتضی مسعودی فر

شما در آثار مختلفتان هم به دکتر شریعتی و هم به بوشهر علاقمندید. چرا؟

شریعتی برای من و نسل من یک رهبر فکری تلقی می شد. نوجوان بودم که با نخستین آثار ایشان آشنا شدم و تا سال ها خواندن کارها و نوشته های شریعتی یکی از بهترین دل مشغولی های من به شمار می رفت. در این سال ها سعی کرده ام در سه حوزه موازی کار کنم: «بوشهرشناسی و بوشهرپژوهی»، «تاریخ معاصر ایران» و «جنگ تحمیلی هشت ساله». موضوع تئاتر ابودر محل تلاقی حوزه اول و دوم بود. افزون بر این که در آن سال ها اطلاعی در باره نمایشنامه ابودر و اجرای آن در مشهد و حتی تهران وجود نداشت. من با آقای صغیری در ماه های اول انقلاب آشنا شدم که در سخنرانی هایشان در بوشهر از استاد و مرادشان دکتر شریعتی یاد می کردند. اما تا موقع نوشتن این کتاب از نزدیک با ایشان آشنایی نداشتم. به واسطه معرفی یکی از دوستان در حد یکی دو شب خدمت آقای صغیری رسیدیم و خاطرات را ضبط کردم.

چرا این قدر بر تاریخ محلی تمرکز دارید؟

اول به دلیل نگاه مرکز گرایانه ای که وجود دارد و دوم این که ما تاریخ های محلی مان خیلی ناشناخته است و به آن ها ضعیف پرداخته شده. به عنوان نمونه شما در باب بازتاب جنگ جهانی اول و دوم در خراسان چه کتابی دارید؟ هیچی. این هائشان می دهد برای خراسان به آن بزرگی ما هنوز ابتدایی ترین مطالب را ننوشته ایم. در نگاه کلان تر مثلاً بوشهر شهری با شش هفت هزار سال سابقه تمدن پیوسته است. من هر گونه مطالعه ای که در باب بوشهر یا خراسان انجام دهم در واقع بخش ناشناخته ای از کشورم را شناسانده ام.

از فرایند پژوهشی «پشت پرده ابودر» و تجارب پشت پرده نوشتن کتاب بگویید.

اول نمایشنامه ابودر را نداشتم ولی کتاب ابودر دکتر شریعتی را برای چندمین بار خواندم. دو سه جایی که دکتر شریعتی در پرسش و پاسخ ها گریزهایی به تئاتر ابودر زده بود را هم پیدا کردم و خواندم. نشریاتی که آن زمان کوچک ترین اشاره حتی در حد یکی دو کلمه به تئاتر ابودر و اجرای آن در مشهد و تهران داشتند را هم پیدا کردم و دیدم. ماحصل کار شاید نصف برگه آ-چهار هم نمی شد. با این اندوخته های اولیه سراغ آقای صغیری رفتم و دیدم ایشان هم تنها چیزی که دارند متن چاپ شده نمایشنامه است و دو عکس یادگاری از مرحوم شریعتی. به هر حال دو عکس جدید از شریعتی را «کشف» کرده بودم و همین برایم جذابیت داشت. چون

گذشته بود. یک روز نزدیک غروب در خیابان راه می رفتم که دوستی به نام اصغرزاده صدایم زد. گفت: «کجایی؟! تمام شهر را به دنبالت زیر پا گذاشتم.» با تعجب پرسیدم: «هنگه چه خبر شده؟» گفت: «دکتر شریعتی با تو کار دارد. امشب برو خانه اش.» رفتم منزل دکتر در خیابان کوهسنگی. دکتر از من استقبال کرد و گفت: «باید برویم تهران. ابودر را باید در تهران اجرا کنید.»

قولی که ساواک گرفته

ساواک با مسئولان حسینیه تماس گرفته و گفته بود که به دلیل بروز خطر شورش، باید نمایش ابودر تعطیل شود. حتی رئیس کلانتری محل شخصاً به حسینیه آمد و با حاج آقا مانیان درباره این موضوع صحبت کرد. دکتر به ساواک گفته بود: «من تضمین می کنم که شورش نمی شود.» ساواکی ها گفته بودند: «بابت تضمین چه می دهی؟ دکتر هم زیر خنده زده و گفته بود: «قول. قول می دهم.» اما یک شب بعد از پایان نمایش، مردم شور و احساس فراوانی از خود نشان دادند. فریاد «یاحسین» و «الله اکبر» فضای سالن را می لرزاند. دکتر رو به من کرد و گفت: «این جمعیت باید بیرون بریزند! احساسات در سالن فایده ندارد. مردم شهر هم باید ببینند. این را گفت و خودش مردم را به خارج حسینیه هدایت کرد.»

کنار گوگوش هرگز

از تلویزیون برای ضبط ابودر آمده بودند. حسابی ذوق کرده بودم. با خودم گفتم اگر دکتر بفهمد، خیلی خوشحال می شود. گروه فیلم برداری خودشان را آماده می کردند که دکتر سراسیمه سر رسید و پرسید: «این جا چه خبره؟ این ها اینجا چه کار می کنند؟» من با شادمانی جلو رفتم و موضوع را گفتم. دکتر با عصبانیت گفت: «نخیر. لازم نکرده، غلط می کنند!» کارگردان هر چه التماس کرد، فایده نداشت. ناچار جمع کردند و رفتند.

از این رفتار دکتر ناراحت شدم. رو کرد به من و گفت: «می دانی چرا نگذاشتم؟» گفتم: «نه.» دکتر گفت: «این کار تطهیر رژیم و خراب کردن ما بود. ابودر مال ایمان ماست، نه تلویزیون شاهنشاهی! قبلاً هم چند بار از من خواستند که برم تلویزیون واسه درس و سخنرانی؛ اما... اگه توی تلویزیون به شاه و رژیم هم فحش بدی، خودتو خراب کردی. کافیه بعد از سخنرانی من، آواز گوگوش پخش کنند؟ آن وقت من و گوگوش تفاوت مان در چیست؟ من و حرف من به اندازه او پایین می آیم.»



آن سال ها اسناد ساواک منتشر نشده بود و دسترسی به چنین اسنادی عملاً محال بود، ناچار نشستیم و همان دو ساعت نوار مصاحبه را تدوین کردم و چند بخش به کتاب افزودم، از جمله خاطرات خود دکتر شریعتی از اجرای تئاتر در مشهد.

بعد از آن چند عکس ویژه از اجرای تئاتر ابودر و پوستر اجرای نمایش در دانشگاه فردوسی را پیدا کردم و از آن ها عکس گرفتم و به ناشر دادم. در کتاب از زندگی آقای صغیری سخنی نیاورده بودم. همین، ضرورتی ایجاد کرد که در فرصت دیگری چند ساعت گفتگوی تکمیلی با آقای صغیری انجام دهم و همراه با اسناد و مدارک جدید در ویراست سوم کتاب منتشر کنم.

در مقدمه کتاب به اندیشه سوسیالیسم مذهبی اشاره کرده اید اما مرزبندی نگاه شریعتی را با سوسیالیسم غربی روشن نکرده اید.

سوسیالیسم در زمان شریعتی یک گفتمان و گرایش عام بود، همان طور که الان همه از حقوق بشر دم می زنند. اساس آموزه «خداپرستان سوسیالیست» که در سال 22 تشکیل یافتند، مقابله با ماتریالیسم بود و این که ماتریالیسم نمی تواند انگیزه برای انقلاب بوجود بیاورد. دکتر نخشب مؤسس این جریان، در فاصله سال های 25 تا 37 چندین کتاب و ده ها مقاله در دفاع از این تئوری نوشت اما حقیقت این است که کسی که این اندیشه را به طور وسیع و با زبان روشنفکری روز در ایران مطرح کرد شریعتی بود. سوسیالیسم مورد نظر شریعتی می تواند جایگزین پیشنهادی او در برابر تفکر مارکسیستی باشد. که البته شریعتی این اندیشه را هم از زمانی که در فرانسه بود از حوزه های نواندیشی فرانسه اخذ و در اینجا بومی کرد.

من با آقای صغیری در ماه های اول انقلاب آشنا شدم که در سخنرانی هایشان در بوشهر از استاد و مرادشان دکتر شریعتی یاد می کردند. اما تا موقع نوشتن این کتاب از نزدیکی با ایشان آشنایی نداشتم.